

مجله‌ی بوستان ادب دانشگاه شیراز
سال سوم، شماره‌ی چهارم، زمستان ۱۳۹۰، پیاپی ۱۰
(مجله‌ی علوم اجتماعی و انسانی سابق)

نقدی بر کتاب *امثال و حکم دهخدا* با تکیه بر معادل‌یابی امثال عربی

دکتر منصوره زرکوب*

دانشگاه اصفهان

چکیده

یکی از معتبرترین منابع ادبیات مردمی فارسی، کتاب *امثال و حکم دهخدا* با بیش از سی‌هزار مثل، حکمت، اصطلاحات، کنایات، اخبار و احادیث است که حاصل مطالعات و پژوهش‌های بی‌وقفه‌ی اوست و از پشتکار، قدرت حافظه، استعداد و حضور ذهن وی حکایت دارد. مراجعه به این کتاب هر خواننده‌ای را شگفت‌زده می‌کند. بویژه که در زمانی گردآوری شد که امکانات رایانه‌ای و راه‌های مجازی تحقیق و موتورهای جست‌وجو، وجود نداشت. اما برای خدمت به صاحب این کتاب گران‌سنگ، جا دارد به رفع نقایص آن، همت گمارد. از جمله این نقص‌ها، خلط مدخل‌های امثال از نظر موضوعی، آوردن امثال عربی بدون مرجع و مصدر و عدم تطبیق امثال فارسی و معادل عربی آن‌هاست. در این مقاله، برآنیم گوشه‌ای از این مهم را انجام داده، برخی امثال فارسی و معادل‌های عربی آن‌ها را مورد مذاقه و نقد قرار دهیم. در ضمن، امثال عربی وارد شده در مقاله مستندسازی شده است. علت اصلی که موجب شده دهخدا در انتخاب معادل به خطا رود این است که دهخدا در بسیاری موارد، فقط موضوع امثال را در نظر گرفته و از کاربرد آن‌ها غفلت نموده است. علل دیگری نیز وجود دارد؛ از جمله:

- فقط گوشه‌ای از داستان مثل را مد نظر قرار داده است؛

- در تشخیص موضوع امثال دچار اشتباه شده است؛

- فقط بخشی یا کلمه‌ای از مثل را مد نظر داشته است.

واژه‌های کلیدی: *امثال و حکم*، دهخدا، فارسی، عربی، معادل‌یابی.

* استادیار زبان و ادبیات عربی zarkoobm@yahoo.com

۱. مقدمه

از منابع مهم شناخت فرهنگ و تمدن هر ملتی، *امثال* و حکم آن ملت است؛ چه، سرچشمه در افکار، عقاید و دیدگاه‌های اجتماعی، فرهنگی و دینی پدیدآورندگان آن داشته، گذشته از نقش تربیتی، حاوی واژگان و اصطلاحاتی است که دست‌آورد ادبی سالیان دراز یک ملت به شمار می‌رود. همین امر، فرهنگ دوستانی را که دلشان برای حفظ میراث فرهنگی ملت خویش می‌تپد، بر آن داشت تا به جمع و ضبط این آثار همت گمارند.

اولین کتابی که در این زمینه تألیف گردید *مجمع‌الامثال* از دانشمند ایرانی، محمد علی هبله‌رودی، است که آن را در سال ۱۰۴۹ هجری قمری در گلکنده (نزدیک حیدر آباد دکن) با بیش از دو هزار مثل، تدوین کرد. وی پنج سال بعد، کتاب دیگری نیز به نام *جامع‌التمثیل* گردآوری نمود که خود، نشان از علاقه‌ی وی به حفظ میراث فرهنگی ملی اوست. پس از او صادق، مؤلف اصفهانی، کتابی به نام *شاهد*، مشتمل بر پنج هزار مثل، تدوین کرد که به دست نسل بعد از او نرسید. بعد از این تألیفات، کتاب *امثال* و حکم علی اکبر دهخدا در سال‌های ۱۳۰۸-۱۳۱۱ در چهار جلد و مشتمل بر سی‌هزار مثل، حکمت، اصطلاحات، کنایات، اخبار و احادیث منتشر شد که حاصل مطالعات و پژوهش‌های بی‌وقفه‌ی اوست.

با تورقی هرچند کوتاه در کتاب *امثال* و حکم دهخدا به سرعت به استعداد، نبوغ و حافظه‌ی قوی وی پی‌خواهیم برد؛ چنان‌که حضور ذهن او، هر خواننده و پژوهش‌گری را شگفت‌زده می‌کند. وی پس از ذکر امثال عربی برای هر یک، معادل یا معادل‌هایی بس زیبا و گاه دقیق آورده است. این شگفتی آن زمان فزونی می‌گیرد که به خاطر آوریم این کار پرارزش در زمانی صورت گرفته که امکانات رایانه‌ای و راه‌های مجازی تحقیق و موتورهای جست‌وجو، وجود نداشته است. این تحقیق گران‌سنگ در آن زمان، جز برآمده از یک همت والا و ذهنی پرکار و عنصری تلاش‌گر نبوده است. توان‌مندی دهخدا در شناخت امثال و کاربردهای آن‌ها و دقت وی در تطبیق و معادل‌یابی بین امثال فارسی و عربی، قابل تقدیر و درخور ستایش است؛ اما از آن‌جا که انسان هرگز به کمال مطلق نمی‌رسد و هیچ‌کار پژوهشی بی‌عیب و نقص نیست، پس از مراجعه و دقتی در این کتاب گران‌قدر و مقایسه‌ی بین امثال فارسی و معادل‌های عربی آن‌ها، به مواردی برمی‌خوریم که نظر دهخدا، قابل تأمل است. نگارنده، برخی از این موارد را در

حد گنجایش یک مقاله آورده و پس از نقد، معادل صحیح آن‌ها را ذکر کرده است. امید آن که اگر در نظرات نگارنده خطایی هست، روح آن مرحوم از آن درگذرد و اگر صوابی است، با دعا در حق نگارنده، ثوابی برایش از خدا طلب کند. (ان‌شاءالله) باید یادآور شد تا جایی که اطلاع داریم، مقاله‌هایی در نقد این کتاب و مراجع آن نگاشته شده، از جمله:

۱. بیات، سعید. (۱۳۸۴). «تصحیح بعضی از منابع و مآخذ امثال و حکم دهخدا». ادبستان شماره‌ی ۳۸ و ۵۴، صص ۹۲-۹۴.

۲. سبزیان‌پور، وحید. (۱۳۸۴). «بازشناسی منابع حکمت‌های عربی کتاب امثال و حکم دهخدا». مجله‌ی الجمعیه‌ی ایرانیه‌ی للغه‌ی العربیه شماره‌ی ۳، صص ۵۵-۶۸. اما تاکنون مسأله‌ی تصحیح معادل امثال فارسی در عربی موضوع مقاله‌ای نبوده و بررسی نشده است. قبل از نقد امثال، ذکر چند نکته ضروری است:

۱. امثال عربی وارد شده در کتاب دهخدا، بدون هیچ مرجعی است ولی به اقتضای یک مقاله‌ی علمی پژوهشی، نگارنده بر آن شد، آن‌ها را به همراه مراجع ذکر کند. پس از جست‌وجو در لوح فشرده‌ی الموسوعه‌ی الشعریه و المکتبه‌ی الشامله به منابع آن‌ها دست یافت و از آن‌جا که تهیه‌ی لوح‌های فشرده جز برای سهولت کار نبوده و نیست، برای همراهی با دست‌آوردهای علمی روز و نیز صرفه‌جویی در وقت پژوهش، به جای ارجاع به کتاب‌های موجود در کتابخانه‌ها، با استفاده از علایم اختصاری، به کتاب‌های موجود در این لوح فشرده که اکثر آن‌ها الکترونیکی هستند، ارجاع داده شده است.

۲. با این توضیح، به روشنی معلوم است که توضیحات امثال همه مستند به همان مراجعی است که مقابل آن‌ها به صورت علامت اختصاری آمده است و جز در موارد خلاف، نیازی به تکرار آن‌ها نیست.

۳. به جز مواردی چند که با ذکر منبع همراه است، اکثر معادل‌های پیشنهادی از کتاب امثال و حکم دهخداست که چون به ترتیب الفبایی است، از ذکر منبع آن خودداری شده است.

۴. چون دهخدا برخی مدخل‌ها را به مدخلی دیگر ارجاع و امثال زیرمجموعه‌ی آن‌ها را معادل هم قرار داده است، ولی امثال عربی فقط تحت یک مدخل ذکر شده، تشخیص برخی معادل‌های عربی امثال فارسی با مقایسه دو مدخل و به‌طور غیرمستقیم صورت گرفته و به هر دو مدخل، ارجاع داده شده است.

۵. یکی از عواملی که معادل‌یابی مثل را دقیق‌تر می‌کند، این است که خود را در شرایطی قرار دهیم که این مثل در آن به‌کار می‌رود. چون دقت در معادل‌یابی منوط به این است که جو و موقعیتی که ممکن است مثلی در آن به‌کار رود مدنظر قرار گیرد، اساس معادل‌یابی در این مقاله نیز همین است. بدین معنی که برآنیم امثال را بر اساس کاربرد آن‌ها، معادل‌یابی کنیم. این در حالی است که بسیاری امثال در موضوع با هم مشترکند؛ ولی نمی‌توانند در یک موقعیت مشابه به جای هم به‌کار روند.

۶. کتاب‌های مرجع امثال عربی و علایم اختصاری آن‌ها که برای این که آسان‌تر یافت شوند، به ترتیب الفبایی مرتب شده است، عبارتند از:

- (أغا) الأغانی / ابوالفرج الإصفهانی
- (بیان) بیان و التبيين / الجاحظ
- (تمث) التمثیل و المحاضره / ابومنصور الثعالبی
- (جم) جمهره الأمثال / ابوهلال العسکری
- (ذکر) التذکره الحمدونیه / ابن حمدون
- (زهر) زهر الأکم فی الأمثال و الحکم / الیوسی
- (طبق) طبقات الأولیاء / ابن الملقن
- (عب) الأمثال / ابو عبید ابن سلام
- (عجز) الإعجاز و الإیجاز / ابومنصور الثعالبی
- (عقد) العقد الفرید / ابن عبدربه الأندلسی
- (کشک) الکشکول / بهاء‌الدین العاملی
- (مثل) الأمثال / الضبی
- (مج) مجمع الأمثال / المیدانی
- (مس) المستقصی فی أمثال العرب / الزمخشری
- (مع) معجم الأمثال العربیه / محمود اسماعیل صینی
- (نها) نهایه الأرب فی فنون الأدب / شهاب‌الدین النویری

با توجه به توضیحاتی که گذشت، امثال مد نظر این مقاله را می‌توان به سه دسته تقسیم کرد: الف) امثالی که دهخدا در معادل‌یابی آن‌ها به خطا رفته است و نه از نظر موضوعی و نه از نظر کاربرد با مثل عربی آن مطابقتی ندارند؛ ب) امثالی که با کمی دقت، درمی‌یابیم که شاید در موضوع، اشتراک داشته باشند؛ اما در کاربرد، مطابقتی

ندارند و اگر دو حادثه‌ی مشابه در عربی و فارسی اتفاق بیفتد، نمی‌توان آن‌ها را به کاربرد؛ ج) امثالی که درست معادل‌یابی شده؛ اما با مقایسه‌ی امثال مشابه آن در مدخلی دیگر، قابل نقد است. اینک به نقد این سه دسته مثل می‌پردازیم:

۲. امثالی که نه از نظر موضوع و نه کاربرد، اشتراکی ندارند.

۲.۱. العقل عقال. (تمث، نفع)

توضیح: این مثل در ستایش عقل و صاحب عقل است؛ بدین معنی که عقل، انسان را از بیراهه باز می‌دارد.

معادل (دخو): «هرکه فهمید مُرد هر که نفهمید بُرد.» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۱: ۱۹۰)

نقد: مثل دهخدا بدین معناست که فهمیدن برای انسان دردسرساز است. مؤید این معنی، مثل «استراح من لاعقل له» است که ایشان خود، زیر مدخل مثل معادل آورده است. اما مثل عربی همان‌طور که در توضیح گفته شد، در ستایش عقل است که انسان را از راه اشتباه نگه می‌دارد. از این رو ملاحظه می‌شود که مثل پیشنهادی دهخدا با مثل عربی از نظر مضمون هم بسیار متفاوت است.

معادل پیشنهادی:

- که را در جهان هست هوش و خرد کجا او فریب زمانه خورد [فردوسی]
- خدا ز عمر انسان بردارد روی عقلش بگذارد. (جامی شکیبی و همکاران، ۱۳۶۶، ج ۲: ۳۴)
- خدایا به هرکه عقل ندادی چه دادی؟
- ترس از عقل است.

۲.۲. یُكْفِيكَ نَصِيْبِكَ شُحُّ الْقَوْمِ. (مثل، مح، مس، جم)

توضیح: همه‌ی مراجع مذکور بر این متفقند که این مثل، در مذمت درخواست از مردم است. یعنی اگر به آنچه داری قناعت کنی، از سؤال و گدایی از مردم بی‌نیاز می‌شوی.

معادل (دخو): «اسراف، حرام است.» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۱: ۱۷۲)

نقد: به وضوح معلوم است که مثل عربی با این مثل فارسی نه از نظر کاربرد هم‌سانی دارد نه از نظر موضوع؛ زیرا چنان‌که در توضیح مثل گفته شد، این کلام در تشویق به قناعت است نه در مذمت اسراف.

معادل پیشنهادی:

- قناعت هر که کرد آخر غنی شد.
- قناعت دوم بی‌نیازی است.

۲. ۳. وَشَبِيعُ الْفَتَى لَوْمٌ إِذَا جَاعَ صَاحِبُهُ. (محا)

توضیح: این مثل در مذمت بی‌توجهی در برابر گرسنگی دوستان و نزدیکان است و انسان را از این که خود سیر باشد و دوستش گرسنه، بر حذر می‌دارد.

معادل (دخو): «مهمان حبیب خداست.» (همان، ۱۹۰)

نقد: مثل مذکور برای تشویق به اکرام میهمان به کار می‌رود و با توجه به آن چه درباره‌ی مثل عربی گفته شد، نه از نظر کاربرد و نه از نظر موضوع با آن مطابقتی ندارد.

معادل پیشنهادی: یکی از گرسنگی می‌میرد و یکی از سیری. (خضرایبی، ۱۳۸۲، ۹۶۰)

۲. ۴. مِنْ سَعَادَةِ الْمَرْءِ أَنْ يَكُونَ خَصْمُهُ عَاقِلًا. (کشک، مست، محا، میج)

توضیح: این مثل بر ترجیح دشمن دانا دلالت دارد.

معادل (دخو):

«با بدان کم نشین که در مانی خوپذیر است نفس انسانی»

(دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۱: ۴۲)

نقد: مثل پیشنهادی دهخدا بر این معنی دلالت دارد که اخلاق بد در اثر معاشرت، تأثیرگذار است و با مثل عربی، هیچ همسانی ندارد.

معادل پیشنهادی: دشمن دانا به از نادان دوست.

۲. ۵. أَحْلَى مِنْ مَاءِ الْفِرَاتِ وَ مِنْ لَبَنِ الْأُمِّ. (میج)

توضیح: در این مثل با آوردن «أفعل تفضیل» در صفتی مبالغه شده است. بدین معنی که نهایت گوارایی و لذت بخش بودن را در آب فرات و شیر مادر، به تصویر آورده است.

معادل (دخو): «از شیر مادر حلال‌تر» (همان، ۱۳۷) باید یادآور شد لازم به ذکر است که دهخدا مثل فارسی را نظیری برای مثل «أحل من ماء الفرات و ...» آورده است؛ در حالی که در کتب امثال عربی، چنین مثلی وجود ندارد و «أحلی» آمده است نه «أحل».

نقد: همان‌طور که اشاره شد، مثل عربی در مورد مبالغه در صفت گوارایی، استعمال می‌شود در حالی که مثل فارسی دهخدا درباره‌ی مبالغه در حلال بودن چیزی به کار می‌رود. گویی «لبن الأم» دهخدا را از معنای «أحلی» به «أحل» کشانده و از توجه به ریشه‌ی آن غفلت نموده است.

معادل صحیح: از آب گواراتر، از قند شیرین‌تر.

۲. ۶. أخلی من جوف حمار(العیر). (ذکر، مس، مع، جم)

توضیح: در این مثل نیز در صفت خالی بودن، مبالغه شده است؛ زیرا شکم الاغ به قدری خالی است که پس از شکارش بهره‌ای از آن نمی‌برند و آن را دور می‌اندازند. گویی شکم الاغ بیابان خالی است که نه برای انسان و نه حیوانات، منفعتی ندارد.

معادل (دخو): «روده بزرگه روده کوچکه را خورد.» (همان، ۴۴۷)

نقد: به وضوح پیداست که مثل فارسی دهخدا در مورد خالی بودن به کار نمی‌رود؛ بلکه برای بیان شدت گرسنگی به کار می‌رود. از این‌رو چندان با مثل عربی در معنا و استعمال، تناظر ندارد.

معادل صحیح: مثل دست چنار (تهی).

۲. ۷. اذکر غائبا (یقتر ب) تره. (مس، ذکر، تمث، عجز)

توضیح: این سخن عبدالله بن زبیر است به مختار، آن زمان که در مکه سراغ وی را گرفت و او ناگهان ظاهر شد.

معادل (دخو): «چو نام سگ بری چوبی به کف، گیر.» (همان، ج ۲: ۶۵۶)

نقد: مثل فارسی دهخدا بیش‌تر به آمادگی قبل از کار اشاره دارد در حالی که مثل عربی زمانی به کار می‌رود که با آوردن اسم کسی، ناگهان وی حاضر شود.

معادل صحیح: مثل جن. (خضرای، ۱۳۸۲: ۳۰۳)

۲. ۸. أكلأ و ذمأ. (عب، عقد، مس، جم، مع)

توضیح: تقدیر مثل چنین است: يأكل أكلأ و يذم ذمأ. یعنی: می‌خورد و مذمت می‌کند. به وضوح پیداست که مثل در مورد کسی است که از چیزی بدگویی می‌کند که از آن سود جسته، استفاده کرده است و مستحق مذمت نیست.

معادل (دخو): «با دست پس می‌زند با پا پیش می‌کشد.

– از بام خواندن و از در راندن.» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۱: ۳۵۳)
نقد: دو مثلی که دهخدا معادل مثل عربی آورده است، در مورد کسی استعمال می‌شود که برای مطلوب خود، دو نیت متفاوت دارد؛ با این‌که در دل، آن را می‌طلبد، تظاهر به بی‌رغبتی می‌نماید. در حالی که مثل عربی ناظر به نمک‌شناسی است. وانگهی دهخدا بعد از مثل عربی مذکور، مثل «یأکله بضرس و یطأه بظلف» را نظیر می‌آورد و این، مدعای ما را تأیید می‌کند.

معادل پیشنهادی:

- نمک خوردن و نمک‌دان شکستن.
- باده خوردن و سنگ به جام زدن.

۲. ۹. تحمل عضه جناها. (مج)

توضیح: العضه: درختی است بلند و خاردار. الجنی: ثمره و میوه. اصل مثل از این قرار است که مردی دو زن داشت؛ یکی از زن‌ها برای این که هووی خود را از بین ببرد، دو کاسه‌ی شبیه به هم برداشت و در یکی آتش سالم و در دیگری آتش مسموم ریخت و آن را بالای سر هووی خود قرار داد. هوو که متوجه شده بود، بدون این‌که زن بفهمد، هنگامی که خواب بود، جای کاسه‌ها را عوض کرد. زن نیز آن را خورد و مرد. از آن روز، گفته شد: «تحمل عضه جناها.» این مثل را معادل مثل «من حفر بئرا وقع فیه.» نیز آورده‌اند.

معادل (دخو): «از کوزه همان برون تراود که در اوست.

– از خم سرکه سرکه پالاید.» (همان، ۱۲۷)

نقد: با توجه به اصل مثل و داستان آن و با توجه به این‌که در کتاب‌های امثال، این مثل را معادل مثل «من حفر بئرا وقع فیه» آورده‌اند؛ معادل دهخدا با مثل عربی، مطابقت ندارد.

معادل پیشنهادی:

چه مکن بهر کسی اول خودت دوم کسی

۲. ۱۰. حسنٌ فی کل عین من تَوَدَّ. (معج، مس، تمث، زهر)

توضیح: این مثل بدین معنی است که انسان هر که را دوست داشته باشد، به چشمش زیباست و عیب‌های او را نمی‌بیند.

معادل (دخو):

«از محبت نار نوری می‌شود و از محبت دیو حوری می‌شود» (همان، ۱۴۸)
مثل فارسی که دهخدا آورده است، بیش‌تر به آثار محبت دلالت می‌کند و تشویق به محبت می‌نماید. درحالی‌که مثل عربی به چیزی بالاتر از محبت که همان عشق و چه بسا دلدادگی باشد، اشاره می‌کند و اثر آن را نادیده انگاشتن و حتی ندیدن عیوب، می‌داند.

معادل پیشنهادی:

- عاشق کور است.

- اگر بر دیده‌ی مجنون نشینی به غیر از خوبی لیلی نبینی

- هیچ عاشق عیب معشوق نبیند [مرزبان‌نامه]

- هیچ عاشق نبود ز عیب معشوق آگاه [فرخی]

۲. ۱۱. ذکرنی فوک حماری اهلی. (معج، جم، مثل، کشک)

توضیح: این مثل برای کسی آورده می‌شود که با دیدن چیزی، به یاد چیز دیگری بیفتد که نیازش داشته؛ ولی فراموشش کرده بود. اصل آن از این قرار است که مردی به دنبال دو الاغی می‌گشت که از قبیله‌اش گم شده بود. از کنار زنی گذر می‌کند که نقاب بر چهره زده‌بود و ظاهری زیبا داشت. چنان محو او شد که الاغ‌ها را از یاد برد. ناگهان نقاب زن کنار رفت و مرد که لبان کلفت و بزرگ او را دید، به یاد دندان‌های الاغ افتاد و تازه یادش آمد که اصلاً برای چه از خانه خارج شده است. سپس گفت: «لبان تو مرا به یاد دو الاغ (گمشده‌ی) قبیله‌ام انداخت.»

معادل (دخو): «خوب‌رویان گشاده‌رو باشند.» (همان، ج ۲: ۷۵۲)

نقد: به نظر می‌رسد تفاوت بین مثل دهخدا و مثل عربی به قدری آشکار است که لازم به توضیح و نقد آن نیست؛ زیرا اگرچه زیبایی در هر دو مثل، عنصری مؤثر است، در مثل عربی عنصر اصلی نیست و محوریت ندارد؛ از این‌رو دو مثل اصلاً با هم مناسبت معنایی و کاربردی ندارند.

معادل پیشنهادی: قربان چشم‌های بادامیت بروم. «مادری به طفل خود گفت قربان چشم‌های بادامیت شوم فوراً گفت: ننه من بادام می‌خواهم!» (خضرای، ۱۳۸۲: ۳۳۵)

۱۲.۲. شر السمک یکدّر الماء. (مج، تمث)

توضیح: یعنی یک ماهی فاسد آب را بیالاید. میدانی گفته است این مثل برای هشدار در برابر دشمن کوچک به‌کار می‌رود که نباید او را حقیر و کوچک شمرد.
معادل (دخو): «دشمن نتوان حقیر و بی‌چاره شمرد [سعدی]» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۱: ۱۶)
نقد: گویی دهخدا نیز متأثر از میدانی، این مثل را معادل آورده و به خطا هم نرفته است؛ اما اگر در مثل دقت کنیم، در خواهیم یافت که در فارسی، امثال نزدیک‌تری به آن وجود دارد. چون مثل عربی تأثیر یک عامل فاسد هر چند کوچک را بدین وسیله به تصویر کشیده است و ما در فارسی نیز با همین نوع تصویرگری، مثل‌هایی داریم.
معادل پیشنهادی: یک بز گر گله را گرگین کند.

۱۳.۲. طول التنائی مسلاه للتصافی. (مج)

توضیح: یعنی دور بودن از یکدیگر، باعث از بین بردن گلايه‌ها و ناراحتی‌ها می‌شود و کینه و حقد را از قلب می‌زداید.
معادل (دخو): «از دل برود هر آن‌که از دیده برفت.» (همان، ۱۳۰)
نقد: مثل عربی چنان‌که گفته شد، تأثیر دوری را در از بین بردن کینه‌ها و ایجاد صفای دوباره بیان می‌کند؛ در حالی که مثل فارسی، بیان‌گر این است که دوری موجب می‌شود انسان‌ها هم‌دیگر را فراموش کنند، از این‌رو تفاوت بین آن دو آشکار است.
معادل پیشنهادی: دوری و دوستی.

۱۴.۲. قد تؤذینی النار فکیف أصلی بها. (مج)

توضیح: یعنی چگونه از آتشی که گاه باعث آزار من می‌شود، گرما بگیرم؟
معادل (دخو): «آن‌چه به خود نپسندی، به دیگران مپسند.» (همان، ۴۹)
نقد: این مثل در مورد چیزی است که انسان دوست ندارد آن را ببیند یا در مورد آن، کاری انجام دهد؛ از این‌رو اشتباه دهخدا در معادلی که آورده، به وضوح آشکار است.
معادل پیشنهادی: مار هر چه از پونه بدش می‌آید دور خانه‌اش سبز می‌شود.

۱۵.۲. کل امرئ بطوال العیش مکذوب. (ذکر، مع)

توضیح: یعنی نفس انسان توهم می‌کند که طول عمر و جاودانگی دارد؛ اما گویی نفسش به وی دروغ گفته است و طول عمر، دروغی بیش نیست.

معادل (دخو): «اندر پس هر خنده، دو صد گریه مهیاست.

– شاهنامه آخرش خوش است.» (همان، ۲۹۳)

نقد: مثل‌های معادلی که دهخدا آورده است، دگرگونی و عدم ثبات روزگار را می‌رساند نه عدم جاودانگی انسان را؛ از این رو هیچ مناسبت و تناظری بین آن‌ها و مثل عربی نیست. اولین مثل، گویای عدم ثبات روزگار است؛ یعنی خوشی هیچ‌گاه تا ابد، قرین انسان نیست و مثل دوم، بر این مطلب تأکید دارد که «در پایان و نتیجه‌ی هر کار می‌توان درباره‌ی آن داوری کرد.» (خضرای، ۱۳۸۲: ۶۸۰) با این توضیح، درمی‌یابیم هیچ‌کدام از دو مثل در کاربرد با مثل عربی، مطابقت ندارد.

معادل پیشنهادی: چراغ هیچ‌کس تا صبح نمی‌سوزد.

۱۶.۲. حقیقه المحبه لاتنقص بالجفاء ولا تزید بالبر والعطاء. (طبق، نها)

توضیح: یعنی دوستی حقیقی آن است که نه با بی‌مهری کم و نه با بخشش و احسان، زیاد گردد.

معادل (دخو): «هرچه از دوست رسد نیکوست.» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۱: ۱۲۹ و ج ۴: ۱۹۱۶)

نقد: مثل فارسی دهخدا به باارزش بودن هدیه بین دوستان اشاره می‌کند؛ هرچند کوچک باشد که با موضوع مثل عربی، متفاوت است.

معادل پیشنهادی: دوستی را قسمی لازم نیست.

۱۷.۲. کراکب اثین. (مع، ثمار)

توضیح: این مثل برای کسی آورده می‌شود که هم‌زمان به دو کار می‌پردازد؛ از این رو از هیچ‌یک، طرفی نمی‌بندد و چه بسا به ضرر او بینجامد؛ درست مانند کسی که بر دو مرکب سوار شود، در این صورت، سقوط او بر زمین تضمینی ندارد.

معادل (دخو): «چوب دو سر نجس.» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۱: ۱۹۷)

نقد: مثل فارسی که دهخدا برای معادل آورده است، چنان‌که خود نیز ذیل مدخل «چوب دو...» می‌گوید (همان، ج ۲: ۶۳۳) بیان‌گر آن است که کسی نزد دو طرفِ دعوی، منفور واقع شود و با توجه به شرحی که گذشت، معادل خوبی برای مثل عربی نیست.

معادل پیشنهادی:

- با یک دست، دو هندوانه نتوان برداشت.
- به یک دست، نتوان گرفتن دو به.
- این یکی را که زاینده‌ای بزرگ کن.

۳. مثال‌هایی که فقط از نظر موضوع، اشتراک دارند.

۳. ۱. أبغض من الشیب إلى الغوانی. (مج)

توضیح: در این مثل، با استفاده از «افعل تفضیل» در نفرت از چیزی و بد شمردن آن، مبالغه شده است؛ اما با استفاده از دو چیز که هیچ سنخیتی با هم ندارند؛ یعنی پیرمرد و زن جوان زیبا. از این‌رو گفته است: منفورتر از پیرمرد در کنار زن زیبای جوان. مؤید این معنی آن است که میدانی صاحب مجمع‌الامثال که تنها منبع این مثل است، پس از آن آورده: و من ریح السذاب إلى الحیات.

معادل (دخو): «کی جوان نو‌گزیند پیر زال [مولوی]» (همان، ج ۲: ۹۲۲)

نقد: دهخدا تصور کرده است معنای مثل، فقط برای مذمت پیری است؛ درحالی‌که مثل، با قیاس بین پیرمرد و زن جوان زیبا، خواسته است نهایت تنفر و بدآمدن را به تصویر کشد. بنابراین شاید در موضوع، اشتراک داشته باشند؛ ولی در کاربرد، مطابقتی ندارند.

معادل پیشنهادی:

- مثل ابلیس و لاحول.
- مثل جن و بسم‌الله.

۳. ۲. استعنت عبدی فاستعان عبدی عبده. (مج، عب، مس)

توضیح: برده نسبت به مالک و مولای خود در قدرت، یک درجه پایین‌تر است؛ اما برده‌ی برده، دو درجه تفاوت قدرت دارد. از این‌رو، این مثل برای کسی استعمال دارد که از ضعیف‌تر و ذلیل‌تر از خود، کمک بجوید.

معادل (دخو): «نوکر ما نوکر دارد نوکرش هم چاکر دارد.» (همان، ج ۴: ۱۶۴۱)

نقدی بر کتاب امثال و حکم دهخدا با تکیه بر معادل‌یابی امثال عربی ————— ۱۰۱

نقد: گرچه مثل دهخدا با ظاهرِ مثل عربی تناسب دارد، مثل عربی بیش‌تر برای برحذر داشتن از استعانت از ضعیف‌تر و ذلیل‌تر به کار می‌رود. این معنی را می‌توان از کلام ابوریع کلاعی زمانی که مثل را در کتاب خود به مناسبتی به کار برده است، دریافت. (ر.ک. الکلاعی، ۱۹۹۵: ۶۹)

معادل پیشنهادی: کوری عصاکش کوری دگر شود.

۳.۳. **أظلم من صبی.** (بیان، مس، مع)

توضیح: این مثل مبالغه در صفت زورگویی را با نسبت دادن لفظ «أظلم» به بچه، به تصویر کشیده است؛ زیرا بچه در طلب خواسته‌اش، هیچ چیز را مانع خود نمی‌داند و با زورگویی، آن را از والدین خود می‌خواهد.

معادل (دخو): «حکم بچه از حکم شاه روان‌تر است.» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۲: ۶۹۹)

نقد: گرچه مثل عربی به حکم بچه نیز اشاره دارد؛ چنین نیست که موضوع و مورد استعمال آن هم، آن‌گونه که دهخدا در مثل خود آورده است، حکم بچه باشد. بلکه همان‌طور که گفته شد منظور، مبالغه در صفت زورگویی است که حکم بچه فقط وسیله‌ای برای بیان این تشبیه مبالغه‌آمیز است؛ اما در فارسی، عنصر دیگری عامل بیان این شدت در زورگویی است.

معادل پیشنهادی: «چماقش هفده من جو می‌خورد.» (جامی شکیبی و همکاران، ۱۳۳۶، ج ۲: ۵۵)

۳.۴. **أم الجبان لاتفرح ولا تحزن.** (مع، جم)

توضیح: این مثل برای کسی به‌کار می‌رود که از ترس، دست به هیچ‌کاری نمی‌زند و معادل مثل «التاجر الجبان لا یربح و لا یخسر. [محروم]» نیز هست.

معادل (دخو): «ز ترسنده مردم برآید هلاک [فردوسی]» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۱: ۱۲۵)

نقد: مثل فارسی که دهخدا معادل آورده، گویای این است که انسان ترسو از ترس، خود را به هلاکت می‌اندازد؛ به عبارت دیگر، ترس موجب هلاکت می‌شود. درحالی‌که مثل فارسی، دال بر این است که ترسو به مقصود خود نمی‌رسد.

معادل پیشنهادی:

– ترسو هرگز به مراد دل نرسید.

- نیاید ز ترسندگان هیچ کار.

۳. ۵. إنک خیر من تفاریق العصا. (معج، جم، مس، تمث)

توضیح: گویند این مثل از قول غنیه به فرزندش نقل شده است؛ بدین مضمون که پسر غنیه با وجود ضعف و لاغری بسیار، به مردم می‌تاخت و با آنان نزاع می‌کرد. روزی بر سر پسری پرید و در آن نزاع، بینش کنده شد. غنیه دیه‌ی بینی پسرش را گرفت و با آن، به وضعیت اسفبار اقتصادی خود، سر و سامان داد. پسر بار دیگر در نزاعی، گوش خود را از دست داد و مادرش این بار نیز دیه‌ی گوش او را گرفت و اوضاعش بهتر شد. در نزاع با دیگری، لبش کنده شد و دیه‌ی آن نصیب مادرش گردید. وقتی مادر دید از برکت اعضای پسرش وی صاحب شتر و احشام شده و اوضاعش بهتر گردیده، در ارجوزه‌ای وی را ستود و گفت: «أنت خیر من تفاریق العصا». تفاریق العصا، اجزای مختلف چماق است که از آن، انواع چیزها از جمله، قلاده‌ی سگ، میخ، کمان، تیر و تهیه می‌شود.

معادل (دخو): «عروس ما عیبی ندارد کور است کچل است سرگیجه دارد.» (همان، ج ۴: ۱۸۰۲)

نقد: این مثل فارسی زمانی به کار می‌رود که کسی سراپا عیب باشد. به عبارت دیگر، برای کسی این مثل زده می‌شود که عیوب زیادی دارد. در حالی که مثل عربی، برای کسی کاربرد دارد که نفعش زیاد است؛ از این رو این دو مثل، نمی‌توانند معادل مناسبی برای هم باشند.

معادل پیشنهادی: مجنب که گنجی.^۱

داستان این مثل از این قرار است که پادشاهی فرمان داد هرکس نقصی در اعضای بدن داشته باشد، باید برای هر نقص، ده درهم تاوان بدهد. یکی از شحنگان وی مردی یک چشم را دید که کنار کوچه نشسته، گدایی می‌کند. گفت: «به فرمان سلطان باید ده درهم تاوان بپردازی!» مرد گدا گفت: «چه، چه، چه تاوانی؟» با شنیدن این جمله، شحنه متوجه شد که آن مرد لکنت زبان هم دارد. گریبانش را گرفت. گفت: «چه خوب شد فهمیدم الکن هم هستی، باید بیست درهم بدهی!» مرد گدا خواست از جای خود برخیزد و از چنگ شحنه بگریزد؛ ولی چون شل بود برخاستن نتوانست. شحنه دانست که شل هم هست. فریاد برآورد: «مجنب که گنجی!» (ذوالفقاری، ۱۳۸۴: ۷۷۱)

نقدی بر کتاب امثال و حکم دهخدا با تکیه بر معادل‌یابی امثال عربی ————— ۱۰۳

۳. ۶. **أَوَّلُ الْعِيِّ الْاِخْتِلَاطُ.** (عب، ذکر، عقد، مس، مع)

توضیح: الاختلاط: غضب و خشم. مثل بدین معناست که هر کسی عصبانی می‌شود نشان از این دارد که از پاسخ‌گویی ناتوان است.

معادل (دخو): «سخن راست تلخ می‌باشد.» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۱: ۲۴۳)

نقد: مثل عربی برای برحذر داشتن از عصبانیت به کار می‌رود؛ از این رو مثل فارسی که دهخدا آورده، با مثل عربی معادل نیست.

معادل پیشنهادی: غضب مرد، محک اوست.

۳. ۷. **أَصْغَرَ الْقَوْمِ شَفَرْتَهُمْ.** (مع، مس، عب، زهر)

شفره: چاقوی بزرگ. مثل بدین معناست که کوچک قوم که به چاقوی بزرگ تشبیه شده است، خادم آنان است. از این رو در این مثل، برای کوچک قوم، ارزش کارآیی قائل است نه این که دید منفی به کوچک قوم داشته باشد. آنچه در کتاب *نکته‌الامثال* آمده، مؤید این نظر است: «استألف إخوانك و لاتوحشك نفرتهم و اخدم أكابرك فأصغر القوم شفرتهم (خادمهم)» (الکلاعی، ۱۹۹۵: ۷۲) [با برادرانت رفاقت کن و بیزاری آنان تو را نیازارد و به بزرگ‌تر از خود خدمت کن چون کوچک قوم همچون چاقوی بزرگی است (که خدمت بزرگ از او برآید)].

معادل (دخو): «سگ خانه باش، کوچک خانه مباش.» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۲: ۹۸۳)

نقد: همان‌طور که گفته شد، مثل عربی برای کوچک قوم، ارزش کارآیی قایل است؛ درحالی‌که مثل فارسی که دهخدا معادل آن آورده است، کوچک قوم بودن را مایه‌ی تحقیر می‌داند.

معادل پیشنهادی: از سوزن کوتاه کاری برآید که از نیزه‌ی بلند برنمی‌آید.

۳. ۸. **أَكْسَبَ مِنْ ذَرَّةٍ (ذَرَّةٍ).** (ذکر، جم، مس)

توضیح: «ذره» یا «ذر» به معنای مورچه و نمادی از حرص است. در این مثل، با استفاده از صیغه‌ی «افعل تفضیل»، در بیان حرص، مبالغه شده است. از این رو مثل برای کسی آورده می‌شود که همچون مورچه، بسیار حریص باشد.

معادل (دخو): «از ریگ روغن کشیدن.» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۱: ۱۳۳)

نقد: مثل فارسی مذکور - چنان‌که خود دهخدا گفته است - برای کسی آورده می‌شود که با نهایتِ زرنگی و زیرکی خود، بر چیزی هرچند ممتنع دست یابد. و به عبارت دیگر «از هیچ و پوچ، برای خود کسب منافی کردن» (خضرای، ۱۳۸۲: ۵۷۷) اما مثل عربی، بر نهایت حرص در جمع کردن و ذخیره‌سازی که مورچه نماد آن است، دلالت می‌کند.

معادل پیشنهادی: مثل مور (حریص).

۳. ۹. حسن أدب الظاهر عنوان أدب الباطن.^۲ (نفع، دون)

توضیح: مثل عربی به این مطلب اشاره می‌کند که ظاهر انسان‌ها بیان‌گر باطن آنان است. **معادل (دخو):** «آشکار پیشگاه و دیباچه نهان باشد [بقراط]». (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۱: ۲۵۷) **نقد:** با توجه به معنایی که برای مثل عربی گفته شد، معادلی که دهخدا در فارسی برای آن آورده است، دقیق نیست؛ زیرا مثل فارسی، وی گویای این است که طبیعت و سرشت انسان‌ها نهان است و آنچه می‌بینیم، ظاهر آن‌هاست و چه بسا ظاهر با باطن، متفاوت باشد.

معادل پیشنهادی: از کوزه همان برون تراود که در اوست.

۳. ۱۰. ربما أراد الأحمق نفعك فضرک. (مع، مع)

توضیح: در کتاب‌های امثال، مورد استعمال این مثل را تشویق به دوری نمودن از جاهل و ترک معاشرت با او، ذکر کرده‌اند.

معادل (دخو):

«با بدان کم نشین که درمانی خو پذیر است نفس انسانی [سنایی]»

(همان، ۴۱ و ۴۳)

نقد: این مثل فارسی، بیش‌تر هشدار می‌دهد که مخاطب که می‌تواند از انسان‌های بد، تأثیر پذیرد و حکم کلی داده است که نفس انسان، خوپذیر است درحالی‌که مثل عربی خصلت آدم‌های احمق را بیان می‌کند که قصد نفع رساندن دارند؛ اما در اثر حماقت، نفع آنان به ضرر تبدیل می‌شود. بدیهی است در این صورت، باید از احمق پرهیز کرد. اما برای معادل‌یابی، باید دید محوریت مثل، چه موضوعی است؛ پس دهخدا به صواب نرفته است.

معادل پیشنهادی:

- دوستی جاهل دوستی خاله خرسه است.
- دوستی جاهل به دوستی خرس ماند.

۳. ۱۱. شغلت شعابی جدوای. (عب، مج، جم، ذکر، تمت، زهر)

توضیح: الشُّغْل، ضد فراغ است و شَغْلَه یعنی او را باز داشت. الشعاب، جمع شِعب، به معنی وادی و زمین و الجدوی، به معنی باران و نیز بخشش است؛ یعنی رسیدگی به خانواده‌ی خود و مخارج آنان مرا بازداشت از این‌که به دیگران رسیدگی نمایم. همان‌طور که زمین، باران کم را در خود نگه‌می‌دارد و نمی‌گذارد به جاهای دیگر برسد. **معادل (دخو):** «اگر بابا بیل زنی باغچه‌ی خودت را بیل بزنی.

- اگر نی زنی چرا بابات از حصبه مرد؟»

نقد: مثل عربی برای به تصویرکشیدن رسیدگی به خویش، قبل از دیگران، از تمثیل زمین و باران استفاده کرده است و در معادل‌یابی امثال، رواتر آن باشد که معادل تمثیل‌ها از نظر ادبی نیز در سطحی معادل هم باشند. از این‌رو اگرچه دو مثل فارسی دهخدا از نظر مفهوم با مثل عربی، هم‌خوانی می‌کند، شاید بهتر باشد مثلی با تمثیلی مناسب‌تر معادل آن برگزید.

معادل پیشنهادی:

- چراغی که به خانه رواست به مسجد حرام است.
- اول خویش سپس درویش.

۳. ۱۲. الضبع تأکل العظام و لاتدری ما قدر أستها. (مج، جم)

توضیح: أَسْت به معنای دُبر است. مثل بدین معناست که گفتار استخوان که می‌خورد، دیگر فکر دفع آن را نمی‌کند؛ چون دفعش برای او سخت است.

معادل (دخو): «علف بدی نیست اسفناج.» (همان، ج ۲: ۱۱۰۹)

نقد: مثل فارسی نظیر مثل عربی است و بدین معناست که اسفناج علف بدی نیست ولی باید به اندازه خورد. اما از نظر هم‌سانی در بلاغت و سطح کلامی، شاید بتوان مثل بهتری در فارسی یافت.

معادل پیشنهادی: کاه از تو نیست کاهدان از توست.

۱۳.۳. عَش رَجَباً تَرَّ عَجَباً. (مثل، عب، مس، جم، مج)

توضیح: آورده‌اند حارث بن عباد در پیری، زنش را طلاق داد. زن نیز شوهر سرحال دیگری برگزید. روزی شوهر دوم زن، حارث بن عباد را دید و نزد او از زن، ابراز خشنودی و رضایت کرد. حارث به وی گفت: عَش رَجَباً تَرَّ عَجَباً. یعنی ماه‌ها با او سرکن تا چیزهای عجیبی از او ببینی. منظور این است که روزگار به یک رنگ نمی‌ماند. زود نباید قضاوت کنی. البته در مورد این مثل، نظر دیگری نیز هست با این مضمون که چون در جاهلیت، در ماه رجب نزد کعبه می‌رفتند و تظلم می‌نمودند و از خدا می‌خواستند ظالم مجازات شود، از این رو، این کلام را ظالم هم به مظلوم می‌گوید. در هر صورت، مثل بر تغییر روزگار و بی‌ثبات بودن آن بر یک قرار دلالت دارد.

معادل (دخو): «بمان تا بتابد بر این آفتاب.» (همان، ج ۱: ۶۲۴)

نقد: گویی دهخدا برداشت دوم از مثل را مد نظر داشته است؛ اما در اکثر کتاب‌های امثال تأکید بر معنای اول است.

معادل پیشنهادی:

- من مرده و شما زنده.

- شب دراز است.

۱۴.۳. عَمَكِ اَوَّلِ شَارِبٍ. (مج)

توضیح: یعنی عمومی تو (که کنایه از خویشاوندان است) به نیکی کردن و سود رساندن به او سزاوارتر از دیگران است.

معادل (دخو): «اگر جراحی روده‌ی خودت را بگذار.» (همان، ۱۹۲)

نقد: گرچه ممکن است بین این مثل و مثل عربی، اشتراک موضوع وجود داشته باشد؛ بدین معنی که هر دو بر ترجیح خویشتن تأکید کند، نمی‌توان آن‌ها را در یک موقعیت مشابه به کار برد.

معادل پیشنهادی:

- اول خویش، سپس درویش.

- چراغی که به خانه رواست، به مسجد حرام است.

نقدی بر کتاب امثال و حکم دهخدا با تکیه بر معادل‌یابی امثال عربی ————— ۱۰۷

۳. ۱۵. قبل الرماء تملاء الكنائن. (معج، جم، مس، تمث)

توضیح: یعنی قبل از تیراندازی، باید تیردان را پرکرد. این مثل برای تشویق به آمادگی قبلی در کارها زده می‌شود.

معادل (دخو): «علاج واقعه قبل از وقوع باید کرد.» (همان، ج ۴: ۱۱۰۸)

نقد: درست است که این مثل تشویق به پیش‌بینی در کارها می‌کند، اما دلالت بر آمادگی قبلی در انجام کار ندارد و معادلی دقیق برای مثل عربی نیست.

معادل پیشنهادی:

- اول چاه را بکن بعد منار را بدزد.

- اول کاسه بعد اشگنه.

- اول آخور را ببند بعد گاو را بدزد.

۳. ۱۶. قُرن الحرمان بالحیاء و قُرنت الخیبه بالهیبه. (معج، مس)

توضیح: مثل بدین معناست که حیا باعث محروم شدن و ترس عامل ناکامی و شکست است.

معادل (دخو): «هرکه ترسید، مُرد و هرکه نترسید، بُرد.» (همان، ج ۴: ۱۹۵۳)

نقد: این مثل از جمله مثل‌های عربی است که چون دارای دو قسمت با دو موضوع است، در فارسی به ندرت می‌توان برای آن معادلی دقیق که هر دو قسمت در آن لحاظ شده باشد، پیدا کرد و حتی می‌توان گفت، معادلی برای آن یافت نمی‌شود. اگر دقت کنیم، مثلی که دهخدا آورده است، فقط معادل بخش اول مثل است و باید برای بخش دوم نیز معادل و مثلی دیگر آورد. باید یادآور شد یکی از مشکلات در کار معادل‌یابی بین امثال دو زبان از جمله فارسی و عربی، همین امر است. در این صورت، چاره‌ای جز تقسیم مثل و آوردن دو مثل مجزا نیست که در این حالت اذعان می‌کنیم آن زیبایی که در مثل عربی با آوردن دو فعل مشابه و دو عبارت هم‌سان وجود دارد و تأثیری که بر مخاطب می‌گذارد، در فارسی، با آوردن دو مثل متفاوت از آن محروم می‌مانیم.

معادل پیشنهادی برای بخش دوم:

- حیا روزی را تنگ می‌کند.

- حیا مانع روزی است.

۳. ۱۷. مقتل الرجل بین فکیه. (عب، معج، جم، مس، مست، ذکر، تمث، عقد)

توضیح: پُر واضح است که موضوع مثل، تشویق به کم صحبت کردن است و از این نوع امثال با مضمون فوق، در فارسی کم نیست. اما مهم این است که هر کدام با تمثیلی خاص، مضمون را بیان کرده‌اند. در این مثل، عاملِ مرگِ انسان زبان او معرفی شده است.

معادل (دخو): «اگر گفتن سیم باشد خاموشی زر است.» (همان، ج ۱: ۲۱۹)

نقد: چنان‌که در توضیح مثل گفته شد، پرهیز از زیاده‌گویی، مضمون اصلی مثل عربی است. اما مثلی که دهخدا معادل آورده‌است، گرچه ناصحیح نیست؛ اما بیش‌تر به خاموشی و کم‌حرفی تشویق می‌کند. وانگهی حکمتی است مثل‌نما که از نظر تمثیل، با مثل عربی همسانی ندارد و برای معادل‌یابی امثال اگرچه نباید آن‌ها را ترجمه کرد، اما از یک نظر به ترجمه شبیه است و آن این‌که باید بهترین و نزدیک‌ترین و مشابه‌ترین معادل را برای آن‌ها برگزید. درحالی‌که دهخدا تحت مدخل «اگر طوطی زبان می‌بست...» بیش از صد مثل فارسی و عربی را با همین موضوع، معادل هم آورده است.^۳

معادل پیشنهادی:

- بس سر که فتاده‌ی زبان است.
- آدمی از زبان خود به بلاست.
- طوطی ز زبان خویش در بند افتاد.

۳. ۱۸. یطلب الدُّراج فی خیس الأَسد. (معج، اغا)

توضیح: دراج: نوعی پرنده؛ خیس: بی‌شهی شیر. یعنی در لانه‌ی شیر، دنبال پرنده می‌گردد. این مثل را به کسی گویند که چیزی را می‌طلبد که یا غیرممکن است یا به دست آوردنش، مشکل و سخت.

معادل (دخو): «از دیگ چوبین، کسی حلوا نخورده.» (همان، ۱۳۲)

نقد: این مثل فارسی تمثیلی است برای کسانی که خیر ندارند و کنایه از این است که «از آدم ناجوانمرد و نانجیب نباید انتظار نیکی و احسان داشت.» (خضرای، ۱۳۸۲: ۵۳۸) ولی مثل عربی، تمثیلی است برای کسی که چیزی غیرممکن را می‌خواهد.

معادل پیشنهادی: عنقا را می‌خواهد به دام بگیرد.

۳. ۱۹. اجعل مکان مرحب نُکرا. (مع)

توضیح: یعنی به جای خوش‌آمدگویی، کاری بکن (نیاز مرا برآور)
معادل (دخو): «از بارک الله قباى كسى رنگين نگرده.» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۱: ۱۰۴)
نقد: این مثل فارسی بدین معناست که «سخن از چیزی گفتن، واقعیت و حقیقت پیدا نمی‌کند» (خضرای، ۱۳۸۲: ۸۱۵) و با مثل عربی که از مخاطب می‌خواهد تعارفات را کنار بگذارد و به اصل درخواست گوینده برسد، در کاربرد، تفاوت دارد.
معادل پیشنهادی: از تعارف کم کن و بر مبلغ افزای.

۳. ۲۰. ثمره الجبن لاریح ولاخُسر. (مع)

توضیح: یعنی ترس، ثمره و نتیجه‌ای بر آن مترتب نیست؛ نه سود در پی دارد و نه نفع.
معادل (دخو): «ز ترسنده مردم برآید هلاک [فردوسی]» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۲: ۸۷۹ و ج ۱: ۱۲۵)

نقد: هرچند این کلام آموزنده‌ی فارسی، مخاطب را از ترس در کارها پرهیز می‌دهد؛ عاقبت آن را مرگ می‌داند. درست، مانند مثل دیگر: «ترس برابر مرگ است.» از این‌رو در موضوع با مثل عربی، هم‌سان است؛ اما دو مثل، در توضیح عاقبت ترس، اختلاف دارند و در نتیجه در کاربرد با هم تفاوت پیدا می‌کنند.
معادل پیشنهادی:

تاجر ترسنده طبع شیشه‌جان	در طلب نی سود بیند نی زیان [مولوی]
غواص اگر اندیشه کند کام نهنگ	هرگز نکند در گران‌مایه به چنگ [سعدی]

۴. امثالی که درست معادل‌یابی شده؛ اما با مقایسه‌ی امثال مشابه آن در مدخلی

دیگر قابل نقد است.

۴. ۱. قرون بُدن ما لها عقاء. (مع)

توضیح: قرون: (ج قرن): شاخ؛ بدن: (ج بدن): بز پیر؛ عقاء: (ج عقوه): سر تیز شاخ.
معادل (دخو): «دل شکسته» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۴: ۱۴۶۶)
نقد: چنان‌که از معنای مثل بر می‌آید، شاخ بز وقتی بدون سر تیز باشد و هیچ فایده‌ای برای او نداشته، با نبودنش فرقی نمی‌کند؛ از این‌رو «دل شکسته» که دهخدا معادل آورده است، با مثل هم‌خوانی ندارد.

معادل پیشنهادی: مثل قشون بی‌سردار. (چون قشون بی‌سردار نیز هیچ کارایی و برندگی در کار حمله به دشمن ندارد.) گرچه این مثل را دهخدا خود نیز آورده است؛ این که آن را با «دل‌شکسته» معادل قرار داده، قابل نقد است.

۲.۴. مَن عَزَّ بَرٌّ. (مس، عب، مثل، مج)

توضیح: عز: در این جا به معنی غالب است و بَرٌّ یعنی «برنده شد» مثل بدین معناست: هر که غلبه یافت، برنده شد. اصل آن بدین مضمون است که روزی جابر با دو تن از دوستانش با منذر بن ماء السماء دیدار می‌کنند و چون از شانس بد آنان آن، روز، روز بؤس^۴ بود، دستور داد یکی از آن سه را به قید قرعه آزاد کنند و دو نفر دیگر را بکشند. قرعه به نام جابر افتاد و رهایی یافت؛ اما دو دوستش به قتل رسیدند. هنگامی که آن دو را برای اجرای حکم می‌بردند، جابر این کلام را به آنان گفت و مثل گردید.

معادل (دخو):

«حکم خود آن راست کو غالب تراست چون که زر بیش از مس آمد آن زر است [مولوی]»
(همان، ج ۱: ۱۱۸ و ۱۱۹)

نقد: شاید بهتر از این معادلی که دهخدا آورده است، معادلی نتوان یافت؛ اما سخن نقدی این جاست که وی در کتاب خود، مثل مذکور فارسی را با مثل «جوینده یابنده است»، معادل آورده است. اگر این دو مثل معادل همند، پس مَثَل «جوینده...» هم باید معادل مثل عربی باشد. درحالی که چنین نیست.

۳.۴. إِذَا أَرَادَ اللَّهُ هَلَاقَ النَّمْلَةِ أَنْبَتَ لَهَا جَنَاحِينَ. (مج)

توضیح: یعنی اگر خداوند بخواهد مورچه‌ای را هلاک کند، به او دو بال بدهد. چون مورچه ظرفیت این که بال داشته باشد را ندارد و اگر بال پیدا کند، به خود غره گردد. پس بهتر که بال نداشته باشد والا هلاک خواهد شد. ابوحاتم سجستانی (از علمای لغت و شعر قرن سوم هجری) در کتاب «المعمرون و الوصایا» به فرزندانش توصیه کرده: «ایاکم و البغی» سپس این مثل را به همراه «فاء» آورده، به آن استدلال کرده است. (سجستانی، بی‌تا، ج ۱: ۳۹) پس معلوم می‌شود مثل به این امر دلالت دارد؛ که نباید از حد خود پا فراتر گذاشت و زیاده خواهی کرد و گرنه هلاک خواهیم شد. در فارسی هم اشعاری که متضمن این مثل است، به همین معنی دلالت دارد. مانند:

بی‌خرد را بد است فضل و هنر زان که باشد هلاک مور از پر[سنایی]

دشمن خواجه به بال و پر مغرور مباد که هلاک و اجل مورچه اندر پر اوست [فرخی]
هرچند برخی شاعران، آن را به معنای طمع گرفته‌اند؛ مانند:
ز حرص دانه در این دامگاه نزدیک است که همچو مور تو را بال و پر شود پیدا [صائب]
معادل (دخو): «مور همان به که نباشد پرش

- مور را چون اجل رسد پر برآرد.» (دهخدا، ۱۳۴۳، ج ۴: ۱۷۵۵)

نقد: بدون شک، مثلی به‌تر و نزدیک‌تر از امثالی که دهخدا در جایگاه معادل آورده است، نتوان یافت؛ اما نکته نقدی مقاله در این است که دهخدا امثال مذکور را با مثل اشتر چو هلاک گشت خواهد آید به سر چه و لب جر معادل قرار داده است. (همان، ج ۴: ۱۷۵۵ و ج ۱: ۱۷۹) درحالی‌که مثل شتر و چاه، به معنای «با پای خود به سوی مرگ رفتن» است و مثل مورچه و بال، چندان اشاره‌ای به آن معنا ندارد.

معادل پیشنهادی: می‌توان مثل «هلاک مور از پر اوست» را هم به معادل‌های مذکور، افزود.

۴.۴. یقوم بالثقاف العودُ لدناً ولا یتقوم العودُ الصلیبُ [یزید المهلبی] (بهج، حضی)
توضیح: مثل بر این امر، تأکید دارد که انسان تا جوان است، اصلاح‌پذیر است و تربیت در سال‌خورگان بی‌ثمر باشد. همچون چوب که تا مادامی‌که تر است می‌توان آن را راست کرد.

معادل (دخو):

- «نهال را تا تر است، راست کنند.

- اسبی را که در چهل سالگی سوغان گیرند میدان قیامت را شاید.» (همان، ج ۱: ۱۷۰)
نقد: گرچه معادل‌هایی که دهخدا برگزیده با مثل عربی بسیار تطبیق می‌کند؛ اما موضوعی که جای نقد دارد این است که وی مثل «سر پیری و معرکه‌گیری» را هم از جمله امثال معادل آن آورده است. (همان، ج ۱: ۱۷۰) درحالی‌که کاربرد مثل اخیر، زمانی است که کسی هنگام پیری، اعمال دوران جوانی را انجام بدهد و «استهزایی است بر پیری که تجدید فراش کند.» (خضرای، ۱۳۸۲: ۲۶۰) از این‌رو هیچ تطبیقی با مثل عربی که اصلاح در دوران پیری را امری بیهوده می‌داند، ندارد.

معادل پیشنهادی: می‌توان مثل «درختی که از کوچکی کج بار بیاید، دیگر راست نمی‌شود» را به امثال بالا افزود.

۵. نتیجه‌گیری

۱. شاید بتوان گفت بزرگ‌ترین نتیجه‌ای که از این مقاله حاصل می‌شود، تصحیح و مرجع‌یابی بخشی کوچک از کتاب دهخداست و می‌تواند فتح بابی باشد برای یک پژوهش کلی و زمان‌بر.

۲. امثال عربی موجود در کتاب *امثال و حکم* دهخدا که کم هم نیست، نیاز به تصحیح و مستندسازی دارند و وزنه‌ی علمی این کتاب، اقتضا می‌کند مصادر و منابع آن‌ها مشخص شود. همچنین بازنگری در سنخیت بین امثال فارسی و نظایر عربی آن‌ها در این کتاب و بررسی تعادل مفهومی و کاربردی بین آن‌ها، کاری است لازم که همتی والا می‌طلبد.

۳. اگرچه مثل، ترجمه‌ناپذیر است و باید به جای ترجمه، معادل کاربردی آن را به کار برد؛ اما از یک روی بی‌شبهت به ترجمه نیست و آن این‌که همان‌طور که در ترجمه - به ویژه در متون ادبی - شایسته است، متن مبدأ و مقصد، از نظر سبک نگارش، انتخاب واژگان و بلاغت کلام تا حد امکان، هم‌سطح باشند. در مورد امثال نیز شایسته است معادل آن‌ها از نظر نوع تمثیل، استعاره، بلاغت کلام و حال و مقام، حتی‌الامکان در سطحی مشابه باشد. بدیهی است مثل

از مکافات عمل غافل مشو گندم از گندم بروید جو ز جو

با «این به آن در» از نظر کاربرد، هم‌سان و معادل است؛ اما به دلیل تفاوت سبک کلام و مقام و مقالی که هرکدام در آن به کار می‌روند، متفاوت است.

۴. برداشت‌ها از امثال متفاوت است؛ به عبارت دیگر، گاه یک مثل می‌تواند کاربردهایی مختلف پیدا کند. این امر - چنان‌که گفته شد - مشکلاتی را در معادل‌یابی امثال به وجود خواهد آورد.

۵. چنان‌که در امثال «أخلى من جوف العير.» و «أكسب من ذره.» و «أبغض من الشيب إلى الغوانی.» گفته شد، معادل بسیاری از امثال عربی را که در آن‌ها با استفاده از صیغهی «افعل تفضیل» در صفتی مبالغه شده است، می‌توان در میان آن دسته از امثال فارسی یافت که در آن‌ها با استفاده از «مثل» تشبیه به کار رفته است. به عبارت دیگر، در مقابل مبالغه در امثال عربی، در امثال فارسی، تشبیه به کار رفته است.

شاید بتوان علل عدم انطباق کامل امثال پیشنهادی دهخدا را با امثال فارسی، در موارد زیر خلاصه کرد:

الف) بسیاری از امثال انتخابی دهخدا، فقط در موضوع با هم مشترکند و قابل کاربرد در شرایط یکسان نیستند. به عبارت دیگر، علت عمده‌ی عدم انطباق امثال مورد نقد، این است که وی معنای کاربردی را در نظر نگرفته است.

ب) گاه یک کلمه از مثل، باعث ارتکاب خطا شده است. مانند مثل ۲. ۱.

ج) موضوع دو مثل با هم متفاوت است؛ برای مثال: مثل‌های ۲. ۲. ۲. ۳ و ۲.

د) دهخدا فقط گوشه‌ای از داستان مثل را مد نظر قرار داده است؛ مانند مثل ۲. ۱۱

ه) دهخدا در تشخیص موضوع امثال دچار اشتباه شده است؛ مانند مثل‌های ۳. ۷ و ۳. ۱۱.

و) برخی امثال در دو موضوع، اشتراک دارند؛ یکی کلی و دیگری جزیی، ولی دهخدا موضوع کلی را مد نظر داشته است؛ مانند مثل ۳. ۱۰.

ز) دهخدا فقط بخشی یا کلمه‌ای از مثل را مد نظر داشته است؛ مانند مثل ۳. ۲۰.

یادداشت‌ها

۱. دهخدا خود، این مثل را در کتاب *امثال و حکم* در جایگاه معادل نیز آورده است.
۲. در *امثال و حکم* دهخدا سیاق این مثل، متفاوت و به صورت «الظاهر عنوان الباطن» آمده است.

۳. نگارنده در زمینه‌ی تمثیل در امثال فارسی و عربی و تأثیر آن در معادل‌یابی، مقاله‌ای نگاشته که در *مجله‌ی علمی پژوهشی گوهرگویا*، شماره‌ی پیاپی ۱۵، سال ۱۳۸۹، به چاپ رسیده است.

۴. منذر بن ماء السماء در دوران پادشاهی خود، روزهایش را به دو دسته تقسیم کرده بود: روز نعیم و روز بؤس. هرکه با او ملاقات می‌کرد، اگر روز نعیم بود، به وی صله و عطایا می‌داد و اگر روز بؤس بود، دستور به قتل وی می‌داد.

فهرست منابع

- ابن الملقن، سراج‌الدین. *طبقات الأولیاء*. در لوح فشرده *المکتبه الشامله*.
ابن حمدون، ابوالمعالی. محمد. *التذکره الحمدونیه*. در لوح فشرده *المکتبه الشامله*.
ابن سلام، ابوعمید. *الأمثال*. در لوح فشرده *المکتبه الشامله*.

ابن عبد ربه، الأندلسی. (۱۹۸۳م؛ ۱۴۰۳هـ). *العقد الفريد*. بیروت: دارالکتب العربی.
 الإصفهانی ابوالفرج. (بی تا). *الأغانی*. تحقیق: سمیر جابر، بیروت: دارالفکر.
 الثعالبی، ابومنصور. *الإعجاز و الإیجاز*. در لوح فشرده المکتبه الشامله.
 الثعالبی، ابومنصور. *التمثیل و المحاضره*. در لوح فشرده المکتبه الشامله.
 الجاحظ، أبوعثمان عمرو بن بحر. (۱۹۶۸). *البيان و التبیین*. تحقیق: المحامی فوزی عطوی،
 بیروت: دارصعب.
 جامی شکیبی گیلانی و همکاران. (۱۳۳۶). *پند و داستان یاب*. تهران: نقش جهان.
 خضرای، امین. (۱۳۸۲). *فرهنگ نامه‌ی امثال و حکم ایرانی*. شیراز: نوید.
 دهخدا، علی اکبر. (۱۳۴۳). *امثال و حکم*. بی جا.
 ذوالفقاری، حسن. (۱۳۸۴). *داستان‌های امثال*. تهران: مازیار.
 الزمخشری، جارالله ابوالقاسم. (۱۹۸۷م، ۱۴۰۷هـ). *المستقصى فی أمثال العرب*. بیروت:
 دارالکتب اللبنانی.
 سجستانی، سهل بن محمد. *المعمرون و الوصایا*. در لوح فشرده المکتبه الشامله.
 صینی، محمود اسماعیل. (۱۹۹۲). *معجم الأمثال العربیه*. بیروت: مکتبه لبنان.
 الضبی، مفضل. *الأمثال*. در لوح فشرده المکتبه الشامله.
 العاملی، بهاء‌الدین. (۱۹۸۳م). *الکشکول*. بیروت: دارالکتب البنانی، مکتبه المدرسه.
 العسکری، أبوهلل. (۱۹۸۸م). *جمهره الأمثال*. بیروت: دارالکتب العلمیه.
 الکلاعی، ابوالربیع سلیمان بن موسی. (۱۹۹۵). *نکته الأمثال و تغنه السحر الحلال*. حقه
 علی ابراهیم کردی. دمشق: دار سعدالدین.
 الميدانی، ابوالفضل. (۱۹۹۸م). *مجمع الأمثال*. تحقیق محمد یحیی عبدالحمید، بیروت:
 المکتبه العصریه.
 النوری، شهاب‌الدین أحمد بن عبدالوهاب. (۲۰۰۴). *نهایه الأرب فی فنون الأدب*.
 تحقیق مفید قمحیه، بیروت: دارالکتب العلمیه.
 الیوسی، الحسن. (بی تا). *زهر الأکم فی الأمثال و الحکم*. حقه محمد حجی و محمد
 الاخضر، المغرب. دارالبیضاء: دارالثقافه..

و

لوح فشرده الموسوعه الشعریه. امارات: اصدار ۳.

لوح فشرده المکتبه الشامله.

